خبر

روایتی از ماجرای بارداری خواهران دوقلو

علی اوسیوند، کارگردان مستند «همیشه با هم» درباره چالش‌های ساخت این مستند گفت: برخی وقتی می‌فهمیدند می‌خواهیم درباره دوران بارداری مستند بسازیم، موضع می‌گرفتند. کارگردان مستند همیشه با هم، از مجموعه مستند «پا به ماه» و محصول سازمان اوج درباره نحوه ساخت این مستند گفت: مستند همیشه با هم که در واقع یکی از قسمت‌های فصل دوم از مجموعه مستند موضوعی پا به ماه درباره فرهنگ فرزندآوری محسوب می‌شود، روایتگر داستان دو خواهر دوقلوی همسان در یکی از روستاهایی داراب از استان فارس است که با اختلاف دو هفته هر دو باردار می‌شوند. این دو خواهر هرچند از لحظه تولد همواره در کنار یکدیگر بوده‌اند اما در عین حال اختلاف سلیقه و نظر هم داشته‌اند. با توجه به این‌که آنها در همه لحظات کنار هم بودند نام فیلم را همیشه با هم گذاشتیم. وی با بیان این‌که قصه بارداری همزمان این دو خواهر جذابیت بیشتری به زندگی آنها می‌داد، درباره نحوه انتخاب این سوژه مطرح کرد: وقتی دوستانی که کار آنالیز سوژه‌ها را به‌عهده داشتند، فهرستی از موارد بارداری استان فارس به ما دادند، ما ابتدا سراغ خواهر دوقلوی دیگری در داراب رفتیم. به این صورت که ابتدا مجوزها را گرفتیم، با آن خواهر دوقلو صحبت و رضایت‌شان را هم جلب کردیم. ما در مردادماه و در آن هوای بسیار گرم یک مسافت ۱۲ ساعته را رانندگی کردیم تا به مقصد برسیم اما وقتی به آنجا رسیدیم، در لحظه ورودمان آن دو خواهر برای حضور در مستند دچار تردید شدند.

عکس: مجید آزاد/ جام جم

«جام جم»: جنگ!

دیگران چند فیلم در مورد حضرت مسیح در اروپا و آمریکا ساخته‌اند و باز هم می‌سازند.

البته باید توجه داشته باشیم که با این کم‌کاری در برخی موضوعات مانند رئیسعلی گیر کرده‌ایم، زیرا مبارزات دلوار و رئیسعلی یکی از مصادیق مبارزات علمای دینی است که مبارزه‌ای ۲۰۰ ساله با انگلیس را شامل می‌شود و می‌توان از آن صدها قصه و فیلم ساخت و تولید کرد.

ما جزو معدود کشورهایی هستیم که سابقه‌ای طولانی در مبارزه با استعمار داریم. استعمارگران کشور ما را کوچک کردند، اما موفق نشدند ما را از بین ببرند و این اتفاق برخاسته از خاصیت و جنس تفکر سیاسی ایرانی است که باعث بقا و ماندگاری این خاک و تمدن پیشرو آن شده است.

این تفکر برخاسته از عشق بی‌پایان و ازلی به میهن است که شما می‌توانید شمه‌ای از آن را در سنجرخان ببینید. همین که یک نفر به پا می‌خیزد و تصمیم می‌گیرد در کردستان به جنگ یک عده حرامی برود، افتخارآمیز است. افتخاری که متعلق به ملت بزرگ ایران است و مردم کردستان در قامت رشید شخصی با نام سنجرخان آن را نمایندگی می‌کند.

در این میان وقتی آدم این ماجراها را مرور می‌کند، پرسش‌هایی پیش می‌آید؛ پرسش‌هایی که وقتی به آن فکر می‌کنیم، به نظر می‌رسد برخی نساختن‌ها و نشدن‌ها خیلی هم تصادفی نیست. در مورد همین بحث شاهنامه خاطرم هست که مقام معظم رهبری در سال ۱۳۷۲ در جمع مدیران صداوسیما که موظف به تولید محصولات فرهنگی فاخر هستند، توصیه می‌کنند که بروید و این هفت‌خوان اسفندیار را بسازید. تعبیر ایشان هم این است که «اسفندیار یک آدم دیندار است، آن هم نه یک دیندار زرتشتی، بلکه یک ایرانی معیار دیندار است، مثل بچه حزب‌اللهی‌های خودمان که رفتند و جنگیدند.» ایشان دوباره و در سال ۱۳۸۴ این صحبت را تکرار و به صحبت خودشان در سال ۱۳۷۲ ارجاع می‌دهند. این موضوع دوباره در سال ۱۳۹۷ از سوی ایشان تکرار و توصیه می‌شود اما در این خصوص هیچ‌چیز ساخته نمی‌شود. چنین اثری ساخته که نشد هیچ، یک شاهنامه‌خوانی ساده هم نداریم! آدم با خودش فکر می‌کند چرا حتی یک نفر حتی برای خودشیرینی و این‌که بخواهد مدیریت خودش را به رخ بکشد، حاضر نشده چنین اثری بسازد.

به نظر من نه باور به این مطلب هست و نه شعور آن. دلیلش هم این‌که تا اسم شاهنامه را می‌آوریم، می‌گویند: نه، نه! سمتش نروید که پشت سرتان حرف و حدیث خواهد بود. به اعتقاد من برای انجام کار فرهنگی باید شجاع بود! این‌که فرمودید مقام معظم رهبری، حرف صحیحی است. ایشان زمانی که رئیس جمهور بودند با عموی بنده که ذکرش را در خصوص کتاب «شاهنامه‌های ایرانی» کردم، جلساتی داشتند و من به اعتبار سخنی که از رهبری شنیده‌ام، در این خصوص باشجاعت صحبت می‌کنم. ایشان با صراحت به شما می‌گویند: ای رهروان بنشینید و فکر کنید، عمیق باشد و اجرا کنید، نه این‌که فقط مدام تکرار کنید که رهرو و مطیع امر رهبریم! رهرو بودن باید در عمل تجلی پیدا کند، نه حرف و سخن و شعار! مگر یک نفر چند بار باید تاکید کند که این چیزها را ببینید و کاری بکنید؟ نگذاریم در غفلت ما، کشورهای دیگر مجسمه مفاخرمان را هوا کنند و بگویند فلان دانشمند ترک و... است! چون اگر کاری نکنیم، همین اندک هم که برای‌مان باقی مانده، از دست خواهد رفت.

اصلا روایت همین ماجراهاست که برای ما و فرزندان‌مان عزت و غرور ملی به همراه می‌آورد تا متوجه بشویم و متوجه بشوند که از کجا آمده‌ایم، در کجا ایستاده‌ایم و قرار است به کجا برویم. متاسفانه بسیاری از آسیب‌هایی که اثراتش را در کف خیابان می‌بینیم، اگر نگوییم از سر نادانی، ریشه در همین ناآگاهی و غفلت‌هایی دارد که روی هم تلنبار می‌شود و فشار ناشی از آن می‌تواند کمرشکن باشد؛ چیزی که دشمن به‌خوبی از آن آگاه است و برایش برنامه دارد. شاید بسیاری از مردم ما ندانند که تا همین ۲۰۰ سال پیش زبان رسمی هندوستان فارسی بوده است. نمی‌دانند که انگلستان حریف آنجا شد اما حریف افغانستان نشد و زبان فارسی همچنان در این اقلیم تمدنی مشترک ما زنده و جاری است.

بله! اینها برای ما که تاریخ نمی‌خوانیم، پنهان است اما جالب است که اگر به وقایع روز هم توجه کنیم، باز هم ردپای این تاریخ را خواهیم دید. همین چند سال پیش عمران خان، نخست‌وزیر سابق پاکستان به‌صراحت در تهران گفت: «من متاسفم که انگلیسی‌ها نگذاشتند زبان ما بر مدار زبان ماندگار فارسی بچرخد و از آثار تمدنی آن محروم‌مان کردند.» و جالب اینجاست که ما با داشتن زبان فارسی، امکاناتی که داریم و ظرفیت‌های دیجیتال و فناوری‌های نوین می‌توانیم این سابقه تمدنی را احیا کنیم، اما نمی‌کنیم و انگار اصلا برای‌مان مهم نیست. مدیران ما، تصمیم‌گیرانی که جایگاه تصمیم‌گیری و قدرت حمایت و وظیفه فرهنگ‌سازی دارند، باید کمک کنند تا بتوانیم هزاران فیلم و سریال مانند سنجرخان بسازیم. این مدیر فرهنگی است که باید گوش من را بگیرد و بگوید چرا کار نمی‌کنی! نه این‌که من دنبال او بیفتم و برای حمایت از کاری که بدون پشتوانه او نمی‌توانم تولید کنم، التماسش بکنم. کارهای فاخر کارهای گرانی است که اگر دولت و سیستم و متولیان فرهنگی از آن حمایت نکنند، من و امثال من اصلا قدرت این را که سراغ ساخت و تولید آن برویم، نداریم.

اکنون دوره‌ای است که سخت نیازمند یک انقلاب فرهنگی دیگر هستیم، وگرنه با لِک‌ولِک‌کردن و برداشتن قدم‌های کوچک و بی‌اثر، بیش از پیش عقب خواهیم ماند و دود این بی‌عملی و غفلت و تنبلی به چشم همه ما خواهد رفت.

اکنون دوره‌ای است که سخت نیازمند یک انقلاب فرهنگی دیگر هستیم، وگرنه با لِک‌ولِک‌کردن و برداشتن قدم‌های کوچک و بی‌اثر، بیش از پیش عقب خواهیم ماند

چیزهای مهم دیگری هم هستند که باید به آن توجه شود تا بتوانیم در مسیر پیشرفت و حرکت قرار بگیریم. از نگاه من آموزش‌وپرورش این کشور از اولین جاهایی است که باید متحول شود. من اخبار را تعقیب می‌کنم و می‌بینم و لوایح و سرمایه‌گذاری‌ها در این سیستم را دنبال می‌کنم. آیا این سرمایه فعلی در آموزش‌وپرورش برای ادامه حیات ایران و ایرانی کفایت می‌کند؟! وزیر یا نه، یک مدیرکل باید پاسخ این سؤال من را بدهد. آیا این سیستم به‌جز حفظیات، چیزی از جنس تحلیل، کنجکاوی و خلاقیت به فرزندان ما می‌دهد تا ۵ سال و ۱۰ سال دیگر چشم‌انداز بهتری از امروز داشته باشیم؟

متاسفم چنین شرایطی داریم. ما همه مدیون فرهنگ و تعلیم و تربیت این کشوریم، دوستان عزیز! تا دیر نشده تحولی ایجاد کنید که فردای روشن فرزندان‌مان تضمین شود و این همه از آینده آنها نگرانی و دغدغه نداشته باشیم.

وقتی در این خصوص صحبت می‌کنیم، آقایان می‌گویند: ان‌شاءا.... بله! بدون شک خداوند باید بخواهد و معین و همراه ما باشد، اما آینده بدون شک متعلق به کسانی است که معتقد به حرکت هستند، نه کسانی که معتقد به شعار و حفظ میز خود هستند. فقط زمانی حرف ما محترم است که برای این مملکت کاری کرده باشیم و زمانی کلام ما بر دل می‌نشیند که از دل برآمده باشد.

احمد نجفی در ۷۶ سالگی به دنبال وارن بیتی شدن و دنیرو شدن نیست، اما برای جوانی که می‌خواهد پا به عرصه سینما بگذارد، دلم می‌سوزد. به جایی رسیده‌ایم که وقتی پای برخی از فیلم‌هایی که تولید شده، می‌نشینم وا... شرم می‌کنم، به خدا شرم می‌کنم. همه‌اش به‌دنبال منفی‌بافی، فیلم‌های چرک که با نگاهی بسته ساخته شده و انگار عده‌ای آن را ساخته‌اند که ما را نابود کنند!

بله متاسفانه! شک نباید کرد که قصد نابودی فرهنگ این کشور را دارند.

آخر این چه کاری است؟ داریم به کجا می‌رویم؟ یعنی این همه کتاب، این همه روایت و دانش و فرهنگ که پشت سر این مردم و کشور است، باید خروجی و محصولش چنین فیلم‌های نازل و بی‌ارزش و ناپخته‌ای باشد؟ ما به امثال «سنجرخان»، «طوفان شن» و «کارآگاه علوی» نیاز داریم. این آثار را نام می‌برم که اگر فردایی اعتراضی به آن شد، به خودم برگردد، چون در این آثار ایفای نقش کرده‌ام و از آنها دفاع می‌کنم.

نگذاریم در غفلت ما، کشورهای دیگر مجسمه مفاخرمان را هوا کنند و بگویند فلان دانشمند ترک و... است! چون اگر کاری نکنیم، همین اندک هم که برای‌مان باقی مانده، از دست خواهد رفت

متاسفانه در سینمای ما هم وضعیت به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد قدرت آن جریان پنهان خیلی بیشتر از دم و دستگاه رسمی سینمای ماست!

بله! و باید رک و روراست بگویم هرکس چرک‌تر بسازد، عزیزتر است و بیشتر مورد حمایت قرار می‌گیرد. کسانی که باج می‌گیرند و مدیر ما کارش را توجیه می‌کند و می‌گوید بگذار کمک کنم تا راضی باشد و حرف من را بخواند و نرود یکی دیگر هم بسازد! من نمی‌فهمم این چه منطقی است! آقا شما از همان اول باید صحبت و طرف را قانع کنی که چنین آثاری نسازد.

یک زمانی کسانی را که آثار خوبی می‌ساختند، ممنوع‌الکار می‌کردند و کنار می‌گذاشتند. متاسفانه جریان شناخته‌شده‌ای هم هست و شما عاقبت‌شان را هم دیده‌اید. بعد جلوتر آمدیم که ابتدا فیلم‌های ضدایرانی پنهان می‌ساختند، ولی کمی که جلوتر آمدیم و شامل زمان حال هم می‌شود، آشکارا این فیلم‌ها را می‌سازند و با مجوز، امکانات و حمایت سینمای ایران آن را اکران می‌کنند. ضمن این‌که آنها را در جشنواره‌های خارجی هم می‌برند و نمایش می‌دهند و این است که شگفت‌آور و سؤال‌برانگیز است!

بله! اکران خارجی برای این است که پولش را بگیرند و با همان پول در خارج، خانه و امکانات زندگی برای خودشان فراهم کنند که البته اشکالی هم ندارد و نوش جان‌شان، اما نباید این امکانات به بهای فروش فرهنگ و هنر مملکت من باشد.

متاسفانه به جایی رسیده‌ایم که شاهد نوشته‌شدن و تبدیل فیلمنامه‌های سفارتی هستیم. یعنی فلان سفارتخانه خارجی و البته با نقشه و برنامه پول می‌دهد تا فیلمنامه‌ای نوشته، فیلمی ساخته و با هزینه آنها اکران شود. مثل سریال‌هایی که درباره دوره رضاخانی نوشته و ساخته شده است. متاسفانه در ساختار رسمی ما هم آثاری ساخته می‌شود که خطاهای تاریخی در آن کم نیستند و جالب این‌که تکرار هم می‌شوند و دائما به‌دنبال تحریف تاریخ هستند. ما هنوز هم قاجار را از نگاه پهلوی تکرار می‌کنیم و این خطای بزرگی است.

با همه اینها، دریغ این است که وقتی من نجفی با همه مشکلاتی که دارم، فیلمی با عنوان «من یک ایرانی‌ام» می‌سازم و عده‌ای ایرانی دیگر جلوی پخش آن را به‌دلیل اسمی که روی فیلم گذاشته‌ام، می‌گیرند، در جشنواره راهش نمی‌دهند و مجبورم می‌کنند تا بروم و در اعتراض به این موضوع در خانه سینما و پخش را گِل بگیرم. متاسفانه کسانی مانع پخش این فیلم شده‌اند که در فیلم‌های خودشان اوج ناامیدی نسبت به تاریخ این مملکت موج می‌زند. شما سبک این شبکه ایران‌اینترنشنال را در کوبیدن فرهنگ ایرانی می‌بینید و شاهد هستید که چه فضایی ایجاد کرده است. دست پیش هم گرفته‌اند که پس نیفتند. با کمال پررویی هم می‌گویند که هر کس به من گوش ندهد، خائن به ملت است. عجب! باید گفت خائن به ملت تویی! تویی که خیانت می‌کنی و طلبکار هم هستی. البته من متعجبم اینها در کدام کلاس و دانشگاه درس خوانده‌اند که این‌قدر خوب فارسی حرف می‌زنند! هیچ فارسی‌زبانی حق ندارد با مملکت و فرهنگ خود چنین کند که اینان بی‌محابا و گستاخانه انجام می‌دهند.

چرا این‌قدر از اینها ترسیده‌ایم؟ این امر ناشی از همان ضعف فرهنگی است. بعدش هم سؤال من این است که چرا بچه‌های ما این‌قدر وارفته و بی‌اراده شده‌اند؟ حرفی نزنیم، مبادا فلان شبکه خارجی وابسته چیزی بگوید! ما نقد می‌کنیم و مثل همین گفت‌وگو حرف‌مان را هم می‌زنیم و ترسی هم از دیگرانی که خائن به ملت خود هستند، نداریم؛ حتی اگر آنها رهای‌مان نکنند، مثل کاری که اخیرا با من کردند.

چه کاری! مگر چه کار کرده‌اند؟

سر قضیه انتخابات موج راه انداخته‌اند و پخش کرده‌اند که احمد نجفی کاسه‌لیس است. البته من هراسی ندارم، فرار نمی‌کنم و با این مسأله روبه‌رو می‌شوم. این شما هستید که ماهی ۱۵ هزار یورو دستمزد می‌گیرید و کاسه‌لیس آمریکا و انگلیس و اسرائیل می‌شوید و شرم هم نمی‌کنید، نه من؛ چون من اگر کاسه‌لیسی هم می‌کنم از مملکتم و افراد کشور خودم می‌کنم، نه از بیگانه‌ای که من را مزدور و خائن و بی‌هویت می‌خواهد و این آرزو را به گور خواهد برد.

از حضور شما در این گفت‌وگو سپاسگزاریم.

لطف کردید که گذاشتید راحت با هم حرف بزنیم، من به این خاک و این مردم سخت معتقدم، سخت‌تر از آن چیزی که به آن پولاد می‌گویند! و منتقد کسانی هستم که در سطح مدیریتی و فرهنگی متوجه عظمت این مملکت و مردم آن نشده‌اند. به این مردم برسید، آقایان!

برای خواندن متن کامل کیوآرکد را اسکن کنید

برای تماشای ویدئوی این مصاحبه کیوآرکد را اسکن کنید

شاید این بزرگ‌ترین ندای سریال سنجرخان باشد که می‌خواست بگوید: «برای خانه‌ات بجنگ!»

جنگ جز نکبت و بدبختی و فلاکت چیز دیگری ندارد، اما دفاع و مبارزه جنس دیگری دارد که جنگ را گاه اجتناب‌ناپذیر می‌کند و دفاع مقدس ما از این جنس بود. باید از مردم خودمان بپرسیم آیا تاریخ نکبت‌بار قاجار را فراموش کرده‌ایم؟ آیا بذل و بخشش بحرین‌ها و اروند و سیستان و بلوچستان (که خیلی‌ها از آن بی‌خبرند) را از یاد برده‌ایم؟ کسی که خود سرتاپا انتقاد است، چگونه به خود اجازه می‌دهد که از دیگران و از مملکت خودش انتقاد کند.

چهره

اجرای متفاوت صندلی داغ

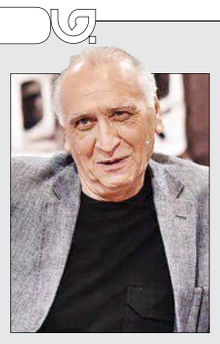

وقتی نام احمد نجفی به میان می‌آید، بیشترین چیزی که در خاطر مخاطبان نقش می‌بندد، «صندلی داغ» با آن اجرای خاص نجفی است. صندلی داغ یک برنامه تلویزیونی گفت‌وگومحور بود که از نوروز ۱۳۸۳ روی آنتن رفته بود. حمید آخوندی، کارگردان این برنامه بود و داریوش کاردان، منوچهر نوذری و احمد نجفی در دوره‌های مختلف مجری آن بودند. ویژگی این برنامه، به‌واسطه پرسش‌های صریح میزبان بود که توانست در میان مخاطبان جنجال‌برانگیز شود. برنامه صندلی داغ نخستین برنامه گفت‌وگومحور در تلویزیون بود که با بیش از ۳۵۰ برنامه، توانست با شخصیت‌های علمی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران گفت‌وگوهای متفاوتی داشته باشد. تسلطی که نجفی در اجرای این برنامه داشت، آن را از دیگر برنامه‌ها متمایز کرده بود. صراحت لهجه احمد نجفی در این برنامه، باعث شده بود پرسش‌های مطرح‌شده در صندلی داغ، حال و هوای خاص یک برنامه متفاوت را به خود بگیرد.

سیما

وطن‌دوست مثل نجفی

بسیاری از هنرمندان بعد از عملیات وعده صادق ایران، واکنش‌های مختلفی نسبت به این مسأله نشان دادند. احمد نجفی هم ازجمله بازیگرانی بود که در گفت‌وگو با جام‌جم نسبت به این عملیات واکنش حمایتی نشان داد. او گفته بود: من تا ساعت ۷ صبح بیدار بودم و عملیات ایران را رصد می‌کردم. به نظرم آنچه ایران انجام داد نشان از قدرت کشورمان داشت. ما زیر بار زور نمی‌رویم و این نشان غیرت ماست.

نشان دادیم می‌توانیم و زدیم. این یک اخطار جدی به اسرائیل بود و می‌توان آن را طلب مردم از نظام جمهوری اسلامی ایران دانست. نجفی پیش‌تر هم گفته بود: من استقلال کشورم را دوست دارم و از آن حمایت می‌کنم. هرکسی هم که به وطنم طمعی داشته باشد، با همین سن و سال خودم مقابلش می‌ایستم.

حرفم این است غلط می‌کند کسی بخواهد و جرات کند چشم طمع به این مملکت داشته باشد تا یک عده بخواهند سوءاستفاده کنند، ولی درعین‌حال می‌گویم این راهش نیست و با صرف شعاردادن نمی‌شود مسائل بنیادین را حل کرد. این بازیگر به‌واسطه اظهارات حمایتی و وطن‌دوستانه‌ای که همیشه داشته، بارها در معرض توهین قرار گرفته است.

دریچه

یادی از ماهچراغ

یکی از سریال‌های تلویزیونی احمد نجفی «ماهچراغ» بود که از شبکه تهران پخش شد. این سریال «قصه آدم‌هاست، قصه جوانانی است که پر از امید و آرزو هستند. جوانانی که در پی یک فرصت هستند تا دنیایی بهتر برای خود و اطرافیان بسازند، ماهچراغ داستان شش جوان است که برای رسیدن به دنیایی بهتر دل به دل هم می‌دهند و مدیریت یک کافه را به دست می‌گیرند تا هر بار و با آمدن هر مهمان و مشتری زندگی بیاموزند.
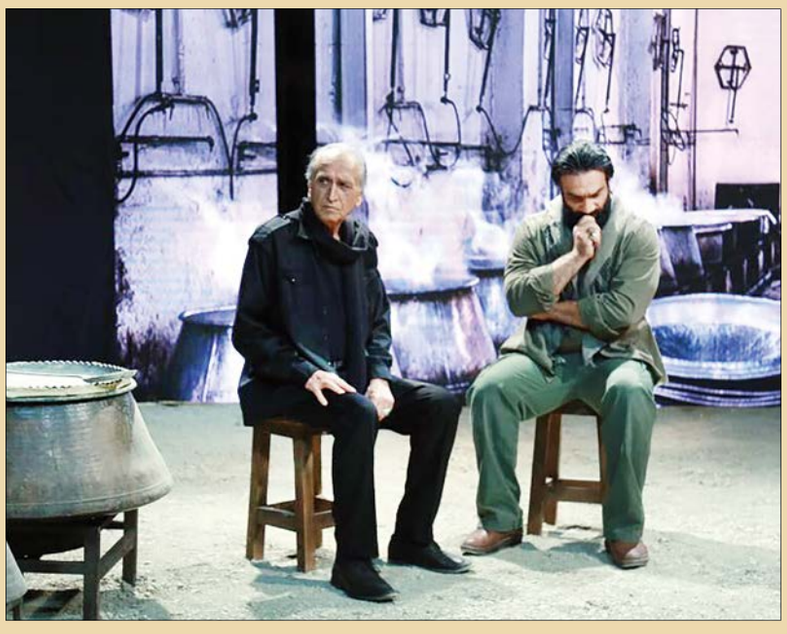
کیوآرکد را اسکن کنید